بسمه تعالی

۲۲/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

بحث در مورد اعتبار خبر واحد در موضوعات بود گفته شد که مشهور قائل هستند که سیره عقلا در حجیت خبر واحد به طور کلی هست در مورد سیره عقلا صحبت این هست که آیا ردعی از سیره عقلا وارد شده یا وارد نشده است؟ دو تا روایت به عنوان رادع ذکر شده یکی روایت مسعده و دیگری روایت عبد الله بن سلیمان، در مورد روایت عبد الله بن سلیمان یک بحث متنی بود که این اختصاص به مورد خاصی دارد و بحث آن گذشت و بحث درستی هم هست که عرض کردم ما البته نمی‌خواهیم بخصوص میته و بخصوص بحث جبن و اینها اختصاص دهیم عرفا از اینها الغای خصوصیت می‌کنند ولی لازمه‌ی الغای خصوصیت این نیست که در تمام موضوعات بینه معتبر باشد حداکثر این هست که برای اثبات یک امر سخت و الزامی نیاز به بینه هست البته آقای صدر در بحث شبهات موضوعیه بحثی را مطرح می‌کندایشان این نتیجه‌گیری را می‌کنند که در شبهات موضوعیه فحص معتبر هست مگر در باب طهارت و نجاسات، ایشان می‌گویند روایت‌هایی که اقتضا می‌کندکه فحص معتبر نیست مثل صحیحه زراره و امثال اینها در باب طهارت و نجاسات هست این جهت هم باشد ما از یک جهت دیگر ممکن هم هست مطلق الزامی‌ها را هم نتوانیم حکم کنیم که بینه در آنها معتبر هست در خصوص بحث‌هایی که به طهارت و نجاست مربوط هست مثل جبن که به نحوی از انحاء مربوط هست البته بحث جبن فقط طهارت و نجاست نیست بلکه بحث حرمت عقل هم هست ولی حرمت عقل به اعتبار میته و نجس بودن و امثال اینها می‌باشد بنابراین در مورد این روایت خصوصیاتی هست که نمی‌شود به الغای خصوصیت به طور مطلق حکم کرد. اشکالی دیگری که شهید صدر مطرح کرده بودند اشکال سندی بود که دو محور داشت یکی عبد الله بن سلیمان و دیگری سایر افرادی که در سند واقع هستند نسبت به سایر افراد یکی بحث محمدبن احمد قلانسی بود که گفتیم مشکلی ندارد، یکی بحث ابان بن

عبدالرحمان بود و گفتیم این هم مشکلی ندارد به. اشکالی دیگری که شهید صدر مطرح کرده بودند اشکال سندی بود که دو محور داشت یکی عبد الله بن سلیمان و دیگری سایر افرادی که در سند واقع هستند نسبت به سایر افراد یکی بحث محمدبن احمد قلانسی بود که گفتیم مشکلی ندارد، یکی بحث ابان بن عبدالرحمان بود و گفتیم این هم مشکلی ندارد به علت اینکه سند محرف هست و مشکل اصلی مشکل عبد الله بن سلیمان هست. یک راه حل این هست که بگوییم عبد الله بن سلیمان معطوف به عبدالرحمان بن ابی عبدالله هست بنابر یکی از احتمال‌هایی که در تحریف سند ذکر کردیم و گفته شد این احتمال ثابت نیست احتمال‌های دیگری هم وجود دارد که آنها از این احتمال قوی‌تر هستند ولی تمام احتمال‌ها در این مشترک بودند که ابان بن عبدالرحمان نیستند و ابان بن عثمان راوی هست در نتیجه نسبت به سایر افرادی که در سند هستند مشکلی نیست ولی عبد الله بن سلیمان که بنابر اکثر احتمال‌ها در سند واقع هست باید بررسی کرد.

جلسه‌ی قبل یک سری نکات جانبی در مورد عبد الله بن سلیمان گفتیم بحث اصلی را از امروز شروع می‌کنیم من بحث عبد الله بن سلیمان را کمی مبسوط‌تر بحث می‌کنم و می‌خواهم یک سری نکات روشی که در این بحث وجود دارد را متذکر شوم بعضی از این مطالب در ننتیجه گیری نهایی ما دخالت ندارد ولی بعضی از نکات روشی که مهم هست اینها را باید مد نظر داشته باشیم. در این بحث باید ببینیم چند نفر عبد الله بن سلیمان داریم و این عبد الله بن سلیمان که در سند هست کدام یکی از آنها هست و بنابر اینکه عبد الله بن سلیمان را تشخیص دادیم یا تشخیص ندادیم بنابر هر دو احتمال آیا راهی برای اثبات وثاقت او هست یا نیست؟ در واقع این چهار محور را باید بررسی کنیم در مورد اینکه چند نفر عبد الله بن سلیمان داریم عبد الله بن سلیمان در اسناد ما و رجال عامه خیلی هستند و نمی‌خواهیم همه‌ی آنها را وارد بحث کنیم فقط اختصار می‌کنیم به عبد الله بن سلیمان‌هایی که از امام صادق علیه السلام نقل روایت می‌کنند یک سری عنوان‌های عبد الله بن سلیمان وجود دارد که مسلما این عنوان عنوان ثابتی هست

حتما عنوان آن مشکلی ندارد مثل عبد الله بن سلیمان صیرفی، عبد الله بن سلیمان عبسی، عبد الله بن سلیمان الآمری، عبد الله بن سلیمان العجلی، عبد الله بن سلیمان نوفلی، عبد الله بن سلیمان نخعی این شش نفر حتما جزو اصحاب امام صادق علیه السلام هستند. یک عبد الله بن سلیمان الحضرمی در شرح الاخبار قاضی نعمان ج2، ص319هست که یک روایتی هست از عبد الله بن سلیمان الحضرمی عن جعفر بن محمد عن ابیه صلوات الله علیه قال اتی عمر بن الخطاب برجل وجد ینکر فی دبر داستان حد خاصی در این مورد هست که گفته شده است ولی ظاهرا عبد الله بن سلیمان الحضرمی محرف هست همین ماجرا در کافی ج7، ص199، حدیث5 از محمد بن عبدالرحمان الحضرمی عن ابیه عبدالرحمان عن ابی عبدالله عن ابیه قال اتی عمر برجل نقل شده است. در جایی دیگر هم عبد الرحمان الحضرمی همین داستان را نقل می‌کندکافی ج5، ص549، حدیث3 ظاهرا عبد الله بن سلیمان عبدالرحمان بوده است عبدالرحمان الحضرمی هم عبد الرحمان بن محمد بن عبیدالله الحضرمی هست ترجمه دارد و شخص معروفی هست و من یک رساله در مورد حضرمی‌ها و اینکه مراد از حضرمی کیست مفصل نوشته‌ام ظاهرا در این عبد الله بن سلیمان حضرمی وجود خاجی ندارد یک مورد دیگر هم اینکه عبد الله بن سلیمان صیرفی با عبد الله بن سلیمان العبسی الصیرفی اینها آیا یکی هستند یا یکی نیستند؟ ما این عناوین را که ذکر می‌کنیم اول باید ببینیم وجود خارجی دارند یا ندارند ثانیا اینها به همدیگر برمی‌گردند یا برنمی‌گردند خوب حضرمی وجود خارجی ندارد. اما یکی دیگر عبد الله بن سلیمان العبسی در اصحاب امام صادق علیه السلام نیست در اصحاب امام سجاد علیه السلام هست ولی بعضی‌ها همان را عبد الله بن سلیمان صیرفی دانسته‌اند در اصحاب امام سجاد علیه السلام کسی را بنام عبد الله بن سلیمان العبسی الکوفی یعرف بالصیرفی ترجمه می‌کند این آیا همان عبد الله بن سلیمان الصیرفی هست که در اسناد و جاهای دیگر وارد شده یا اینکه کس دیگری هست؟ مرحوم مجلسی اول در روضة المتقین یک عبارتی دارد که اول می‌خواهم این عبارت را معنا کنم ایشان عبارت نجاشی در مورد عبد الله بن سلیمان صیرفی می‌آورد نجاشی در مورد عبد

الله بن سلیمان صیرفی می‌گوید مولی الکوفیون روی عن جعفر بن محمد علیه السلام له اصل خلاصه این عبارت را می‌آورد بعد می‌گوید «و فی هذه المرتبة جماعة و الظاهر ان الصیرفیة واحد» ظاهرا این اشاره به این دارد که آن عبد الله بن سلیمان عبسی کوفی هست که یعرف بالصیرفی در رجال شیخ ذکر شده همین عبد الله بن سلیمان صیرفی هست که در نجاشی ذکر شده است ممکن هست ابتدا این اشکال به ذهن برسد که وقتی عبد الله بن سلیمان العبسی در اصحاب السجاد هست عبد الله بن سلیمان الصیرفی در اصحاب الصادق هست و طبقه‌‌‌ی اینها به طور طبیعی با همدیگر مختلف هست ما می‌خواهیم اثبات کنیم که عبد الله بن سلیمان الصیرفی که در اصحاب السجاد هست با اصحاب الصادق علیه السلام یکی هستند خیلی قرینه‌ی عمیقی می‌خواهد اثبات وحدت اینها خیلی راحت نیست به خصوص یک نکته‌ای هم وجود دارد آن این هست که یک عبارتی در غیبة شیخ طوسی هست و عبارت این هست ص45 از یک کتابی هست کتاب نصرة الواقفة ابی محمد علی بن احمد علوی موسوی عبارتهای این را نقل می‌کند روایتهایی من جمله این روایت هست «قال حدثنی حنان بن الصدیر قال کان ابی جالسا و عنده عبد الله بن سلیمان الصیرفی و ابو المراحف یا مرحف و سالم الاشل فقال عبد الله بن سلیمان لابی یا ابالفضل أ علمت انه ولد لابی عبدالله علیه السلام غلام فسماه فلانا یسمی باسمه» خداوند به امام صادق علیه السلام یک بچه‌ای داده و فلان اسم را گذاشته از ذیل عبارت استفاده می‌شود که مراد از فلانا اسم موسی هست چون در ذیل آن می‌گید من خیلی خوشحال شدم خلاصه اسم قائم آل محمد موسی هست از یک روایتی استفاده می‌شود که این موقع ولادت امام کاظم علیه السلام بوده است موقع ولادت امام کاظم علیه السلام سال 128 بوده این سال اول اول زمان امام صادق علیه السلام هم نیست زمان امامت امام صادق علیه السلام سال114 باشد اگر عبد الله بن سلیمان الصیرفی در زمانهای اول امام صادق علیه السلام هم روایت می‌کرد باز ممکن بود بگوییم با امام سجاد علیه السلام که 94 هست تناسب دارد وقتی باز متاخر‌تر شد یک مقدار احتمال احتیاط ضعیف‌تر می‌شود بحث ما این نیست که اشکالی دارد اشکال ندارد ولی بحث این هست

معمولا کسانی که اصحاب امام سجاد علیه السلام هستند اصحاب امام صادق علیه السلام نیستند چه مانعی دارد دو تا عبد الله بن سلیمان صیرفی داشته باشیم یکی از اصحاب السجاد و دیگری از اصحاب الصادق علیه السلام. ما می‌خواهیم وحدت را اثبات کنیم وحدت مبتنی بر این هست که ما احتمال تعدد عبد الله بن سلیمان صیرفی را منتفی بدانیم و با توجه به تغایر طبقه منتفی دانستن آن راحت‌تر نیست. من یک پاسخ بر این اشکال به ذهنم می‌رسد که البته مبتنی بر یک نکته‌ای هست که اگر کسی نکته را بپذیرد پاسخ کاملا بجا می‌باشد اینکه من در اسناد مراجعه کردم هیچ روایتی از عبد الله بن سلیمان الصیرفی از امام سجاد علیه السلام پیدا نکردم ولی از امام باقر علیه السلام عبد الله بن سلیمان الصیرفی روایت می‌کند و جالب اینجا هست که در رجال الشیخ در اصحاب الباقر علیه السلام نیاورده است عبد الله بن سلیمان به صورت مطلق آورده ولی با قید صیرفی نیاورده است ما احتمال می‌دهیم اشتباه شده یعنی شیخ به جای اینکه در اصحاب الباقر علیه السلام بیاورد در اصحاب السجاد علیه السلام آورده است خوب اگر اصحاب الباقر باشد قول به اتحاد آن خیلی راحت هست یک نکته‌ای هم ضمیمه کنم این احتمال را هم می‌دهم که عبد الله بن سلیمان الصیرفی را که از اصحاب السجاد شمردند بین عبد الله بن سلیمان و پدر او قاطی شده پدر او در اصحاب السجاد علیه السلام بوده و خود شیخ هم ذکر کرده است و در روایاتی هم که از امام سجاد علیه السلام هست وجود دارد خود شیخ در رجال می‌گوید سلیمان والد عبد الله بن سلیمان عبسی. ابان بن تغلب، ابو حمزه ثمالی اینها کسی هستند که مسلم می‌باشند نمی‌گوید که عبد الله بن سلیمان صیرفی عبسی هست می‌گوید عبد الله بن سلیمان عبسی معروف به صیرفی هست یک کس دیگر هم معروف به صیرفی باشد چه شاهدی هست که حتما بگوییم یکی هست. در رجال عامه هم که مراجعه می‌کردم یک سلیمان العبسی هست که از علی بن الحسین روایت می‌کند احتمال می‌دهم این سلیمان العبسی که در اصحاب امام سجاد علیه السلام ذکر شده همین منشأ اشتباه بوده در واقع پدر او بوده و پدر و پسر قاطی شده گاهی منشأ این اشتباه این هست که عن ابیه در سند هست و ممکن هست افتاده باشد و همین مطلب را احتمال می‌دهم که

سلیمان عبسی از اصحاب السجاد علیه السلام نبوده باشد از اصحاب الصادق باشد اگر آن باشد این احتمالی که آقایان می‌دهند خیلی احتمال به جایی هست. یک روایت در کافی، ج6، ص62، حدیث1 و ص63، حدیث4 هست این دوتا یک روایت است با این عنوان حمزة بن عمران از عبد الله بن سلیمان عن ابیه سلیمان قالوا کنت فی‌المسجد و دخل علی بن الحسین من فکر می‌کنم عن ابیه سلیمان از این سلیمان به آن سلیمان پرش کرده شده عبد الله بن سلیمان قال کنت فی المسجد من احتمال زیاد می‌دهم که این مطلب بعید نباشد بنابراین اینکه عبد الله بن سلیمان العبسی الصیرفی همان عبد الله بن سلیمان الصیرفی باشد کاملا احتمال به جایی هست. بنابراین ما تا اینجا پنج عنوان پیدا کردیم. یکی عبدالله بن سلیمان عبسی الصیرفی، عبدالله بن سلیمان نوفلی ، عبدالله بن سلیمان عجلی ، عبدالله بن سلیمان عامری نه چهارتا شد در اینها عبد الله بن سلیمان نوفلی تنها یک روایت دارد این عبد الله بن سلیمان نوفلی در رجال عامه وارد شده ولی یکی دو تا روایت بیشتر ندارد و آن روایت از امام صادق علیه السلام نیست این عبد الله بن سلیمان نوفلی یک روایت معروفی دارد که آن روایت را از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نقل می‌کندکه این شخص پدر سفاح هست سفاح معروف، گاهی اوقات هم که محمد بن علی می‌گوید مراد همین محمد بن علی بن عبدالله بن عباس هست که «أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا یَغْدُوکُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ وَ أَحِبُّونِی لِحُبِّ اللَّهِ وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَیْتِی لِحُبِّی‌» این روایت را در نسعی هم آورده است در سنن خود می‌گوید حسن غریب و یکی دو تا روایت هم از همین عبد الله بن سلیمان نوفلی هست روایت او از امام سجاد یا امام صادق علیه السلام یک روایت مفصلی هست روایت عبدالله نجاشی را نقل می‌کند نمی‌دانم صریح در اینکه مستقیم نقل می‌کند نیست ولی می‌گوید امام صادق علیه السلام نامه‌ای به عبدالله نجاشی نوشت که مرحوم شیخ هم در مکاسب محرمه این را آورده است که دنیا در چهره‌ی ؟؟؟ بر من ظاهر شد و... که خیلی روایت جالبی هست. عبد الله بن سلیمان نوفلی فقط همین یک روایت را از امام صادق علیه السلام دارد شخص آن چنان خاص و پر روایتی باشد نیست این روایتی هم که دارد کمتر از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس هست آن هم زیاد نیست ولی

یک نفر بیشتر هم از او نقل نکرده ولی چون در بیشتر کتابها آمده است به این دلیل مشهور شده که زیاد مهم نیست. عبد الله بن سلیمان نوفلی را از معرکه خارج می‌کنیم پس چهار تا می‌ماند. عبد الله بن سلیمان نخعی را هم جلسه‌ی قبل عرض کردم که یک بیانی مرحوم حاجی نوری برای اینکه مراد از عبد الله بن سلیمان، عبد الله بن سلیمان نخعی باشد ذکر کرده بود و گفتیم که آن بیان ناشی از اشتباهی هست که در فهم عبارت جامع الرواة رخ داده است بنابراین اگر بگوییم که مراد از عبد الله بن سلیمان، عبد الله بن سلیمان نخعی هست این چنین قرینه‌ای نداریم به هر حال این چنین احتمال اینکه مراد عبد الله بن سلیمان نخعی باشد هست این نکته را بگویم که عبد الله بن سلیمان نوفلی در رجال شیخ، در رجال برقی، کتب رجالی ما هیچ کس ترجمه نشده است اینکه روایت از امام صادق علیه السلام هست فقط همین یک روایت هست که در داستان عبدالله نجاشی هست به هر حال شخص به عنوان راوی امام صادق علیه السلام شناخته نمی‌شده است. این چهار نفری که در اینجا در بحث ما هستند کدام یک از اینها مراد هست؟ آقای خویی می‌فرمایند که مراد از عبد الله بن سلیمان، عبد الله بن سلیمان صیرفی هست مگر اینکه راوی ربیع بن محمد المسلی باشد که مراد عبد الله بن سلیمان عامری هست اما اینکه چرا مراد در جایی که ربیع بن محمد المسلی هست عامری؟ چون مکرر ربیع بن محمد از عامری روایت دارد اما اینکه مراد صیرفی هست صیرفی صاحب کتاب هست چون صاحب کتاب هست بنابراین مشهور هست و عنوان مشترک منصرف به مشهور هست و بنابراین مراد عبد الله بن سلیمان صیرفی هست. در مورد تک تک بیان‌های آقای خویی یک سری بحث‌هایی مهم هست که من بعضی از اینها را اشاره می‌کنم چون خیلی وابسته به این بحث نیست بعضی‌ها که زیاد وابسته هستند بیشتر در مورد آنها توضیح می‌دهم. ‌آقای خویی می‌فرمایند عبد الله بن سلیمانی که ربیع بن محمد المسلی از او نقل می‌کندمراد عامری هست به قرینه‌ی اینکه در چند مورد ربیع بن محمد از عامری نقل می‌کند اینجا یک اشکال اساسی و ریشه‌ای در مشابه این بحث مرحوم سید مهدی خوانساری در رساله عدیمة النظیر فی احوال ابی بصیر مطرح کرده

که این اشکال خیلی مهمی هست و حل این هم خیلی سخت هست من اصل اشکال را مطرح می‌کنم ولی چون به بحث ما مربوط نیست زیاد وارد حل این نمی‌شویم که باید در جای خود به حل این پرداخت. آقای خوانساری در رساله ابی بصیر یک موضوعی را مطرح می‌کنددر مورد ابی بصیر یک ابی بصیر مرادی داریم و یک ابی بصیر اسدی داریم، افرادی مثل عبدالله مسکان، علی بن رئاب، ابی المغراء هستند اینها روایت‌هایی از ابی بصیر مطلق دارند و روایت‌هایی هم از ابی بصیر با قید مرادی یا با تصریح به اسم لیث یا لیث المرادی دارند به همین جهت بعضی‌ها مثل صاحب وسائل استظهار کرده‌اند که روایت عبدالله مسکان، علی بن رئاب، ابی المغراء و بعضی‌های دیگر قرینه هستند که هر وقت بگویند عن ابی بصیر مراد، مرادی هست اگر در وسائل مراجعه کنید در خیلی جاها بعد از عبدالله مسکان عن ابی‌بصیر می‌گوید یعن المرادی یعن اللیث و امثال اینها. باب رساله ادیمة النظیر اشکالی را مطرح می‌کندو آن این هست که او می‌گوید شاید ابی بصیر مطلق مراد یحیی بوده باشد آن مواردی که بزرگان از ابی بصیر غیر مشهور که ابی بصیر مرادی هست نقل می‌کنند تصریح کردند این فرع این هست که شما اثبات کنید که از او روایت نکرده و فقط از یک ابی بصیر نقل کرده وآن ابی بصیر نامی هم که نقل کرده چون فقط از یکی هست لیث می‌شود و اثبات این درست نیست بعد ایشان در مقام تثبیت این احتمال بر می‌آید و با قراین خیلی محکم اثبات می‌کندکه این احتمالا درست هست ابی بصیر مطلقی که حتی عبدالله بن مسکان، حتی علی بن رئاب، حتی ابی المغراء و بعضی از اینها که از لیث نقل می‌کنند ابی بصیرهای مطلق اینها مراد لیث نیست بلکه یحیی اسدی هست. ما اگر احتمال دهیم که عبد الله بن سلیمان علی وجه الاطلاق مراد یک نفر خاصی باشد فرض کنید صیرفی باشد خوب ربیع بن محمد المسلی هم از عبد الله بن سلیمان صیرفی نقل کرده باشد هم از عبد الله بن سلیمان العامری، جاهایی که از عامری نقل کرده تصریح می‌کندآن جاهایی که از صیرفی نقل می‌کندبدون تصریح می‌گذارد چه مانعی دارد که این شکلی باشد. حل این مشکل در جای خود یکی از معضلات هست ولی من اینجا عرض کنم اگر مقایسه‌ی بین ابی

بصیر و بحث عبد الله بن سلیمان مقایسه‌ی مع الفارق هست ربیع المسلی شاید مثلا ده مورد روایت داشته باشد از این ده مورد هفت مورد با قید عامری هست و سه مورد بدون قید عامری هست اگر از آن عبد الله بن سلیمان معروف هم روایت داشته باشد فقط همین سه مورد را از او نقل کرده باشد این مستبعد هست به خلاف عبدالله بن مسکان عن ابی بصیر و لیث، اگر شما مراجعه کنید می‌بینید عبدالله مسکان مثلا صد تا روایت داشته باشد نود مورد از آنها ابی بصیر مطلق هست و ده مورد را با مشخصه ذکر کرده است بنابراین اینکه آن شخص معروفی بوده و این شخص معروف را موقعی که از او روایت نقل می‌کرده است مطلق باقی می‌گذاشته است در بحث ابی بصیر این احتمال کاملا به جا می‌باشد ولی در بحث عبد الله بن سلیمان این زیاد احتمال به جایی نیست و مستبعد به نظر می‌رسد ولی نمی‌گویم که این احتمال را به این بیان می‌شود نفی کرد بعید نیست با آن بیانی که مرحوم خویی می‌فرمایند در اینجا مراد عامری هست عامری هم بدانیم. بیشتر از این در این مورد نمی‌خواهم وارد بحث سوم چون بحث ربیع بن مسلی زیاد به بحث ما مربوط نمی‌شود فقط در همین حد کافی هست. اما در مورد سایر اشکال‌ها فقط تیتر را بیان می‌کنم و بقیه را فردا بحث می‌کنیم آقای خویی یک استدلالهایی کردند و گفتند چون صاحب کتاب هست پس مشهور هست که چند تا مقدمه دارد یکی اینکه صاحب کتاب مشهور هست، عنوان منصرف به عنوان مشهور هست، این مقدمه‌هایی که ایشان در بحث خود چیده‌اند این مقدمه‌ها مقدمه‌های درستی نیست و یک یک در مورد این مقدمه‌ها که مربوط به بحث ایشان هست هم بحث کبروی می‌کنیم و اینکه آیا ما می‌توانیم این مشکلات را اینجا حل کنیم یا نه؟ و بعدا در مورد اینها بحث می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»